



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

A painting of a woman in a dark blue chador standing in front of a wall with a window showing a sunset or fire.

شهادت

حضرت زهرا علیها السلام

و شیعه زدائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهادت حضرت زهرا علیها السلام و شبیه زدائی

نویسنده:

محمد حسینی شیرازی

ناشر چاپی:

موسسه الارسول اکرم (ص)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	شهادت حضرت زهرا علیها السلام و شبیه زدائی
۶	مشخصات کتاب
۶	مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام
۶	شیوه بحث
۶	نکته اول
۱۱	نکته دوم
۱۱	چکیده
۱۲	خاستگاه بحث و شبهات مطرح شده
۱۷	پی نوشتها
۱۷	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

شهادت حضرت زهرا علیها السلام و شبیه زدائی

مشخصات کتاب

سلسله گفتارهای حضرت آیت الله
نویسنده: حاج سید محمد رضا حسینی شیرازی قدس سره
ناشر: موسسه رسول اکرم (ص)

مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی أعدائهم أجمعین إلی یوم الدین.
از آن جا که این دو ماه (جمادی الأولى و جمادی الثانیة) به سرور بانوان عالم دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و اله حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام اختصاص دارد، به نحو اختصار درباره ستم هایی که پس از شهادت پدر بزرگوارشان بر آن حضرت روا گشته، سخن می گوئیم. این بحث به یاری خدا در دو محور ارائه می شود:

نخست: شیوه بحث؛

دوم: خاستگاه بحث و شبهات مطرح شده.

شیوه بحث

درباره شیوه بحث مقدمات این نکته را بگوئیم که یکی از مشکلاتی که مردم و امت اسلامی از آن رنج می برند مسئله تشکیک در حقایق تاریخی است. طبعاً این پدیده در حقایق تاریخی منحصر نمی ماند و به حوزه های دیگر نیز راه پیدا می کند. زیرا حالت تشکیک آغاز دارد ولی انجام ندارد. از این رو ممکن است شخصی شروع به تشکیک در حقیقتی تاریخی کند ولی چون این حالت همیشه رو به پیش روی و گسترش دارد تردید او ادامه یابد و حقایق تاریخی و فقهی و اعتقادی و فکری را نیز در بر گیرد و تا جایی پیش می رود که بنیاد باورهای او را در هم می پیچد و همه چیز را از او می گیرد.

یکی از فلاسفه درباره تشکیک می گوید: «شک گذرگاهی خوب، ولی توقفگاهی بد است!» وقتی انسان در مسئله ای دچار شک شد و در پی آن شروع به پژوهش و جستجو نمود تا با گذار از شک به حقیقت دست یابد، این شک او گذرگاه خوبی برای رسیدن به حقیقت است. اما اگر هم چنان در حالت شک این پا و آن پا کند و بماند و تشکیک به شیوه ای در زندگی او تبدیل شود و در همه چیز تردید کند و در چرخه باطلی به دور خود بگردد، این شک او توقفگاهی بسیار بد خواهد بود.

برای آن که بر تشکیک در حقایق تاریخی چیرگی حاصل شود توجه به دو نکته زیر شایسته است:

نکته اول

هر علمی شیوه خاص خود را دارد و مهم ترین چیز در هر علم روش های مورد استفاده در آن علم است. برای نمونه مسائل عقلی شیوه معینی دارند و برای پژوهش درباره یک مسئله عقلی محض کافی است در اتاق در بسته خود بنشینیم و درباره آن مسئله تحقیق کنیم.

خطاست اگر پژوهشگری روش های یک علم را در علم دیگری به کار بندد و این خطایی است، که برخی از فیلسوفان گذشته

مرتکب شدند که می‌خواستند مسائل علوم طبیعی و تجربی را با روش عقلی و همان شیوه ای که برای رسیدن به حقایق اشیا در پیش می‌گرفتند تحلیل کنند.

مسائل علوم تجربی روش ویژه ای دارد و نمی‌توان آنها را با تحلیل عقلی صرف مورد بررسی قرار داد. یک فیلسوف هر قدر در کار خود توانا و کار آزموده باشد با شیوه عقلی و تفکر محض نمی‌تواند به شناخت جهان و اجزای تشکیل دهنده آن نائل آید.

وجود مقدس مولای متقیان علیعلیه السلام فرمودند: «فی التجاربِ علمٌ مستأنف؛ در تجربه‌ها دانشی دوباره [نهفته] است (تجربه‌ها موجب بروز علم جدید می‌گردد)».

این همان شیوه پژوهش در مسائل علوم طبیعی است. اما این که انسان در اتاق در بسته خود بنشیند و به این فکر کند که: «اجزای تشکیل دهنده ستارگان و ماه و خورشید چیست؟» شیوه غلطی است و هیچ نتیجه درستی نمی‌دهد هر چند انسان، اندیشمند بزرگی باشد. چنین خلط و خطاهایی به نتایجی مانند قاعده «امتناع خرق و التیام» می‌انجامد و عملاً نیز برخی به همین نتیجه رسیدند که این افلاک از ذراتی تشکیل یافته که قابل خرق و التیام نیست. این افراد در تفسیر ماجرای معراج و این که چگونه پیامبر صلی الله علیه و اله به آسمان‌ها عروج فرمود در ماندند! زیرا ماجرای معراج مستلزم آن است که آسمان‌ها شکافته شود و پس از آن دوباره به هم بر آید. در حالی که به پندار آنان شکافت و ترمیم افلاک از نظر عقلی محال است!

اما این مسئله به خطا در روش‌ها باز می‌گردد و آن که در روش‌ها راه خطا پیوید هر چند فیلسوفی بزرگ باشد به نتایج نادرست می‌رسد. در حالی که ممکن است پایه علمی دانشمند دیگری به مراتب کم تر باشد ولی به دلیل التزام به روش‌ها به نتایج صحیح دست یابد.

فقط ماجرای معراج نبود که بطلان نظریه امتناع خرق و التیام را نشان داد. امروز همین هواپیماها روزانه چندین بار سینه آسمان را می‌شکافند و نظریه خرق و التیام را به باد ریشخند می‌گیرند؛ نظریه ای که محصول عقل فلاسفه بزرگی بود که روش‌های ویژه یک علم را در علوم دیگر به کار می‌بستند.

مورد دیگری از به کار بستن روش‌های عقلی در علوم تجربی از سوی فلاسفه که به ذهن بنده می‌رسد، همان طور که در کتاب شرح حکمة الاشراق نیز آمده است به شناخت حقیقت تصاویر آئینه مربوط می‌شود.

فیلسوفان در چنین مواردی با خود خلوت می‌کردند و به اندیشه می‌پرداختند و احتمالات مختلف را بررسی می‌کردند: احتمال اول، احتمال دوم، احتمال سوم و ... تا این که به این نتیجه رسیدند که در ورای این جهان عالم دیگری به نام عالم مثال وجود دارد که در بردارنده حقایق است و حقیقت ما نیز در آن وجود دارد و ما هنگامی که به آئینه می‌نگریم حقایق موجود در آن عالم مثال را می‌بینیم!

آورده اند که وقتی به حاج ملا هادی سبزواری گفتند که غربی‌ها دستگاهی برای تصویربرداری اختراع کرده اند شگفت زده شد و گفت: علم ما به جهل بدل شد؛ زیرا ما از جهت عقلی ثابت کردیم که جدا کردن عکس از عاکس و انفصال سایه از صاحب سایه محال است. با این حال چگونه این افراد عکس را از عاکس جدا کرده اند؟ یعنی کاری کرده اند که تصویر شخصی این جا باشد و خود شخص جای دیگر، یا این که صاحب عکس به خاک تبدیل شده باشد ولی تصویر او هم چنان در برابر ما موجود باشد.

آری علم آنان به جهل بدل شد از آن رو که روش عقلی را در علوم طبیعی به کار بستند و این خطاست؛ مسائل طبیعی با روش عقلی مورد تجزیه و تحلیل قرار نمی‌گیرند. اصلاً روش برخی از گذشتگان در مسائل عقلی و الهیات نیز از انواع خطاها خالی نبود و لذا به نتایج عجیبی منتهی می‌شد و این بحث دیگری است که در این جا فعلاً به آن کاری نداریم.

کوتاه سخن این که در هر علم ابتدا باید در پی روش‌های صحیح باشیم. پژوهش در زمینه حقایق تاریخی نیز روش‌های ویژه خود را دارد و اگر کسی بکوشد روش علوم دیگر را در علم تاریخ به کار بندد راه خطا پیموده است. متأسفانه این امر امروزه پدیده

متداولی است و حتی دیده می‌شود برخی از جوانان نوآموز که دانش و چیرگی چندانی ندارند و از روش تحلیل مسائل تاریخی آگاه نیستند به تحلیل قضایای تاریخی می‌پردازند.

یکی از مسائل مهم تاریخی مسئله مظلومیت صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ستمی است که بر ایشان رفته است. ببینیم دیگران چگونه و با چه روشی این مسئله تاریخی را بررسی کرده‌اند؟ کسانی که در چهارچوب اندیشه سنی به این مسئله پرداخته‌اند گفته‌اند: آیا در صحیح بخاری دلیلی برای این مطلب وجود دارد؟ همان طور که در چهارچوب و زمینه تفکر شیعی نیز پرسیده‌اند: آیا روایتی وجود دارد که همه راویان آن عادل، امامی و ثقه باشند و این مطلب را ثابت کند؟

از نظر بنده این خطایی است که به شیوه‌ها و روش‌ها باز می‌گردد. آنان گمان کرده‌اند روش پژوهش و مطالعه در تاریخ همان است که در علم فقه به کار می‌رود. وقتی در فقه می‌گوییم آیا فلان روایت صحیح است یا خیر چرا نیایم و همین شیوه را در بررسی‌های تاریخی به کار بندیم و مثلاً بگوییم: آیا در صحیح بخاری یا مسلم روایتی هست که مطلب مورد ادعای شما (یعنی یورش به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام) را ثابت کند؟

به نظر بنده این شیوه از اساس غلط، و چنین پرسشی از بنیاد نادرست است. اصلاً این مهاجم وقتی چنین پرسشی را طرح کرده راه خطا پیموده است و همین طور برخی از مدافعان که در مقام پاسخگویی برآمده‌اند در دام این پرسش نادرست افتاده و در پی یافتن چنین روایتی برآمده‌اند.

ما از این گروه می‌پرسیم: اصلاً در کل صحیح بخاری چند روایت داریم؟ آیا صحیح بخاری در بردارنده تمام روایات صحیح است؟ صحیح بخاری تقریباً هفت هزار و پانصد روایت را در بردارد؛ یعنی چیزی کم‌تر از هشت هزار روایت. صحیح مسلم نیز در بردارنده سه هزار و سی و سه روایت است که مجموع روایات این دو کتاب ده هزار روایت می‌شود و این رقم بسیار کمی است. آیا تمام دین بر پایه ده هزار و اندی روایت بنا شده است؟! خود بخاری همان طور که در کتاب هایشان آورده‌اند می‌گفت من یکصد هزار روایت صحیح را از بر دارم. این روایات کجاست؟ و چرا باید دین در روایاتی خلاصه شود که او و مسلم نقل کرده‌اند؟

اما تاریخ پژوهی رسم و راه دیگری دارد و بر جمع آوری شواهد و قرائن متکی است؛ درست همان کاری که یک کاراگاه جنایی وقتی جنایتی در جایی اتفاق می‌افتد انجام می‌دهد. وقتی قتلی رخ می‌دهد یک کاراگاه چه می‌کند؟ او به جمع آوری قرائنی می‌پردازد که در کشف حقیقت به او کمک می‌کند؛ مثلاً نگاه می‌کند که چه کسانی با مقتول دشمنی داشته‌اند؟ مقتول در روزهای آخر با چه کسانی مشاجره لفظی داشته است؟ چه کسانی از مرگ او سود می‌برند؟ آخرین بار چه کسی با قربانی ملاقات کرده است؟ و همین طور دیگر قرائن و شواهدی که ممکن است گوشه‌ای از حقیقت را روشن کند...

البته در این میان هر قرینه‌ای ارزش قطعی و یقینی ندارد. بلکه هر کدام از قرائن دارای یک ارزش احتمالی است و چه بسا بر پایه منطق حساب احتمالات ارزش ناچیزی داشته باشد. ولی به هر حال یک ارزش احتمالی دارد، هر چند بسیار کوچک و در حد یک هزارم باشد. اما با قرار دادن همین قرینه در کنار قرینه دوم و سوم و چهارم و ... یک کاراگاه جنایی به یقین علمی یا ریاضی دست خواهد یافت.

یقین علمی همان یقینی است که اساس همه علوم متداول بر آن قرار دارد و طی آن، احتمال یک چیز به حدی می‌رسد که به احتمال خلاف آن اعتنا نمی‌کنیم. به عبارت دیگر احتمال خلاف آن قدر ناچیز است که عقلاً به آن اهمیت نمی‌دهند و در علوم به آن اعتنا نمی‌شود. مثلاً چیزی در حد یک در میلیون.

وقتی سوار هواپیما می‌شویم آیا اصلاً احتمال نمی‌دهیم هواپیما سقوط کند؟ چنین احتمالی مسلماً وجود دارد ولی ارزش چنین احتمالی چقدر است؟ ارزش چنین احتمالی در حساب احتمالات به قدری ناچیز است که عقلاً به آن توجه نمی‌کنند.

در مقابل یقین علمی یقین ریاضی قرار دارد. یقین ریاضی از چنان قطعیتی برخوردار است که به هیچ عنوان شک و احتمال خلاف

حتی مثلاً به اندازه یک در ده میلیون در آن راه ندارد.

بعد از جمع آوری قرائن است که به یقین علمی یا یقین ریاضی دست می‌یابیم و شیوه کار در تاریخ پژوهی همین است.

از این رو وقتی می‌خواهیم درباره مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام و یورش به خانه آن حضرت پژوهش کنیم نباید در پی آن باشیم که آیا روایتی در صحیح بخاری هست که این ماجرا را تأیید کند. چنین کاری یک خطای روشن است. بلکه باید دست به جمع آوری قرائن و شواهد گوناگونی بزنیم که ما را در دستیابی به حقیقت یاری می‌رساند. مثلاً ابتدا درباره شخصیت و روایات مهاجم مطالعه کنیم و ببینیم کسی که متهم به این جنایت یعنی هجوم به خانه وحی و زیر پا نهادن حرمت رسول خدا صلی الله علیه و اله شده است از لحاظ روانی چه ویژگی‌ها و شخصیتی دارد.

در این جا اگر از طریق جمع آوری قرائن و حقایق تاریخی به این نتیجه رسیدیم که مهاجم مورد نظر شخص بی‌اندازه خشن و سنگدلی است دیگر برایمان بعید نخواهد بود که زنان باردار با دیدن او سقط جنین می‌کردند!

البته چنین واقعیتی را طبعاً فقط از یک حادثه در نمی‌یابیم. بلکه نمونه‌ها و حوادث مختلف را در کنار هم قرار می‌دهیم و سعی می‌کنیم ببینیم او در چنین مواردی با کسانی که دشمن خود می‌پنداشته چه رفتاری از خود نشان داده است.

بنده این جا در پی بحث مفصل نیستم و به عنوان نمونه، به ماجرای اشاره می‌کنم که یکی از علمای عامه یعنی ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه آورده است.

او درباره شخصیت این مرد و رفتارهایش در این قبیل موارد ماجراهای عجیبی نقل می‌کند. برای نمونه می‌گوید:

«خواهر عمر و شوهر او پنهان از چشم عمر اسلام آوردند. خباب بن ارت هم پنهانی به خانه آنان می‌آمد و احکام دینی را به خواهر عمر و شوهرش می‌آموخت. یکی از سخن چینان این خبر را به عمر داد و او به خانه خواهرش آمد. خباب از ترس عمر گریخت و خود را در پستوی خانه مخفی کرد. عمر پرسید: این هیاهو چه بود که در خانه شما شنیده می‌شد؟ خواهرش گفت: چیزی نبود، خودمان با یکدیگر سخن می‌گفتم. عمر گفت: چنین می‌بینم که شما از دین خود برگشته اید. شوهر خواهرش گفت: فکر نمی‌کنی که این دین حق باشد؟ عمر با شنیدن این سخن به سوی او جست و او را زیر لگد گرفت. خواهرش خواست او را کنار زند، اما عمر چنان به او سیلی زد که چهره اش خونین شد.»

این ماجرا نشان می‌دهد که منطبق لگدمال کردن و خشونت و خونریزی از ابتدا در او بوده و تا پایان در وجود وی باقی مانده است. ابن ابی الحدید هم چنین می‌گوید:

«وقتی پیامبر صلی الله علیه و اله رحلت فرمود و خبر مرگ آن حضرت در میان مردم پخش شد، عمر در میان مردم می‌گشت و می‌گفت: او نمرده است. بلکه همانند موسی که از قوم خود غیبت کرد، غایب شده است و حتماً باز خواهد گشت و دست و پای کسانی را که می‌پندارند مرده است خواهد برید. عمر از کنار هر کس رد می‌شد که می‌گفت: پیامبر مرده است او را به سختی می‌زد و تهدید می‌کرد.»

این ماجرا سخت شک برانگیز است و جای تأمل بسیار دارد. چون این اقدام با گفتار صریح قرآن مخالفت دارد که می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؟ مُحَمَّدٌ [صلی الله علیه و آله] فقط فرستاده خداست و پیش از او پیامبران دیگری نیز بودند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود به آیین گذشته خود باز می‌گردید؟» این جا در مقام انتقاد نیستیم و فقط می‌خواهیم شخصیت این فرد را که مسئول ماجرای یورش به خانه فاطمه زهرا علیها السلام است مطالعه کنیم و ببینیم با کسانی که گفته قرآن را بر زبان می‌آوردند چگونه رفتار می‌کرد.

هم چنین ابن ابی الحدید می‌نویسد:

«عمر بود که توانست بیعت ابوبکر را استوار کند و مخالفان را فرو کوبد. او شمشیر آخته زیر را در هم شکست و بر سینه مقداد

کوفت و در سقیفه بنی ساعده سعد بن عبادہ را لگدکوب کرد و گفت: سعد را بکشید که خدا او را بکشد و هموست که بینی حباب بن منذر را در هم کوفت. حباب روز سقیفه گفته بود: من فولاد آب داده ام که از اندیشه ام بهره گرفته می‌شود و خرمابن پربار و میوه انصارم.

عمر آن عده از بنی هاشم را که به خانه فاطمه علیها السلام پناه برده بودند بیم داد و از آن خانه بیرون کشید. اگر عمر نبود برای ابوبکر خلافتی صورت نمی‌گرفت و پایدار نمی‌ماند.»

موارد مشابه را از نظر بگذرانید: لگد مال کردن و خشونت که روز سقیفه اتفاق افتاد درست مانند مشت و لگدهای نخست و بعدی است. و معلوم می‌شود که این شخص اساساً چنین روحیه ای داشت...

آنچه گفتیم می‌تواند قرینه نخست باشد. در این جا به توجیهاتی که در این خصوص صورت گرفته است کاری نداریم؛ چون ما در مقام مطالعه روایات این شخص هستیم، نه پاسخگویی به تبرئه کردن‌ها و توجیهات. لذا کسی که می‌خواهد دست به تبرئه و توجیه بزند، توجیه کند. مهم آن است که رسم و راه او، همان شیوه تشکیلات تروریستی القاعده است. اصلاً دقیق تر آن است که بگوییم او نماد تفکر و منش القاعده است؛ چرا که تفکر القاعده مستند به اوست و شیوه خود را از او گرفته است.

قرینه دیگری که نشان از برخورد فوق العاده خشن و قساوت بار او با مخالفانش دارد رفتار او با سعد بن عبادہ است. پس از آن که او را در سقیفه زیر مشت و لگد گرفتند، او را به قتل رساندند و گفتند: جنیان او را کشته اند و این شعر را از زبان جنیان بر ساختند که گفته اند:

نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عبادہ

ورمیناه بسهمین فلم تخطی فؤاده

ما سالار خزرجیان، سعد بن عبادہ، را کشتیم و دو تیر به سوی او پرتاب کردیم که به قلبش خورد و به خطا نرفت.

(معلوم می‌شود جنیان ضرب شصت خوبی دارند و تیرشان خطا نمی‌رود!!)

قرینه سومی که از قساوت و خشونت او حکایت می‌کند مربوط به روایانی است که ماجرای یورش به خانه وحی را نقل کرده اند. این ماجرا را دوست و دشمن روایت کرده اند. می‌دانیم وقتی که دشمن چیزی را نقل می‌کند آن نقل دارای ارزش احتمالی معینی است. اما اگر ماجرای را دوست و دشمن، افرادی که معتقد به صاحب روایت هستند، و نیز کسانی که مضمون روایت به ضرر آنهاست، همه و همه، آن را نقل کنند، در آن صورت ارزش آن روایت در حساب احتمالات فوق العاده بالا خواهد بود؛ چرا که قاعده فقهی و قانونی می‌گوید: «اقرار عاقلان بر خودشان نافذ یا جایز است.»

اگر می‌خواهید روایان این ماجرا را بشناسید به کتاب «الهیجوم علی بیت فاطمه صلوات الله علیها» مراجعه کنید. بیش از ۶۰ صفحه از این کتاب (از صفحه ۱۵۴ تا ۲۱۷) به اعترافات ۸۴ تن از علمای عامه به این موضوع اختصاص یافته است. یکی از این افراد ابن تیمیه می‌باشد که دشمنی او با اهل بیت؟ و پیروانشان معروف است و شیوه خاصی دارد.

وقتی ابن تیمیه به این موضوع اعتراف می‌کند، دیگر جایی برای تردید و تشکیک باقی می‌ماند؟ آیا باز هم کسی به بهانه نبود این ماجرا در صحیح بخاری می‌تواند آن را انکار کند؟

ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه النبویه به اصل یورش به خانه حضرت زهرا علیها السلام اعتراف می‌کند. او اصل قضیه را انکار نمی‌کند ولی دست به توجیه آن می‌زند.

متن کلام ابن تیمیه چنین است:

«نحن نعلم یقیناً ان ابابکر لم یقدم علی علی و الزبیر من الأذی ولا علی سعد بن عبادہ المتخلف عن بیعته أولاً و آخراً، وغایه ما یقال إنه کبس البیت لینظر هل فیہ شیء من مال الله الذی یقسّمه وان یعطیه لمستحقه؛ ما به یقین می‌دانیم که ابوبکر به هیچ روی علی و

زبیر را نیاززد، و نه حتی سعد بن عباده را که از آغاز تا فرجام حاضر به بیعت نشد. نهایت چیزی که می‌توان گفت این است که او به خانه [حضرت زهرا] یورش برد (یا وارد شد) تا بنگرد از اموال خدا چیزی در آن هست تا آن را میان مستحقان قسمت کند». او گمان می‌کند این احتمال هست که چیزی از اموال مسلمانان در خانه حضرت علی و حضرت فاطمه زهرا؟ توقیف شده باشد؛ همان کسانی که خدا درباره آنان می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛ حقیقتاً خدا می‌خواهد هر گونه پلیدی و آلودگی را از شما اهل بیت دور کند و پاک و پاکتان نماید».

از دید او احتمال دارد که حضرت فاطمه برخی از اموال مسلمین را در خانه خود پنهان کرده باشد!

بسیار خوب، گیریم که در خانه حضرت فاطمه علیها السلام اموالی بوده است. این اموال از کجا به دست ایشان رسیده بود؟ اگر در خانه آن حضرت مالی وجود داشت مسلماً رسول خدا به ایشان داده بود.

بر فرض که همه اینها درست باشد، چرا هیئتی را نفرستادند تا خانه را تفتیش کند و چرا به خانه یورش بردند؟ شاید هم ابن تیمیه گمان می‌کند حضرت علی و حضرت فاطمه؟ از پرداخت آن اموال به نیازمندان خودداری کردند و ابوبکر بیش از دیگران به فکر فقرا بود تا مبادا در آن وقت ظهر از گرسنگی جان بسپارند. یعنی بچه‌های نیازمندان گرسنه بودند و زنانشان از آنان غذایی مطالبه می‌کردند و ابوبکر می‌خواست این اموال را که علی و فاطمه حاضر نبودند به فقرا بدهند از آنان بستاند و به بینوایان بدهد(!) با این حال ابن تیمیه می‌افزاید:

«و اما اقدامه علیهم انفسهم بأذى فهذا ما وقع فيه قط باتفاق اهل العلم والدین وإنما ينقل مثل هذا جهال الكذابين؛ اما این که نسبت به شخص آنان آزاری مرتکب شده باشد، اهل علم و دین اتفاق دارند که چنین چیزی رخ نداده است و این قبیل مسائل را دروغگویان نادان نقل می‌کنند».

غرض این که وقتی این قرائن و قرینه‌های دیگری که در این مختصر مجال بیان آنها نیست در کنار هم نهاده شود، به یقین علمی یا حتی یقین ریاضی نسبت به این موضوع دست می‌یابیم، هر چند در صحیح بخاری یا صحیح مسلم در این خصوص روایتی نباشد. لذا این که می‌بینیم امروز برخی شیوه روایی را در روش تاریخ پژوهش به کار می‌گیرند، یک خطای فاحش علمی است.

نکته دوم

درست نیست که پیش از جستجوی کافی، حکم به نبود روایتی کنیم. بلکه باید جستجو کنیم و در آن صورت روایات صحیحی در آن موضوع خواهیم یافت.

چند روز پیش مقاله‌ای می‌خواندم که نویسنده در آن یکی از مسائل اعتقادی را نفی می‌کرد. او به کتابی از یک نفر مراجعه کرده بود و در آن روایاتی یافته بود که به زعم او ضعیف است. این در حالی است که در خصوص آن موضوع بیش از سه هزار روایت در دست داریم اما آن نویسنده جوان با مراجعه به فقط یک کتاب و مشاهده روایات آن، به زعم خود به نقد آنها پرداخته بود و حاصل کارش خط بطلان کشیدن بر یک مسئله مهم اعتقادی بود. آیا به راستی شیوه پژوهش علمی چنین است؟

چکیده

نخست آن که تحلیل‌های تاریخی مبتنی بر شیوه گردآوری قرائن و منطق احتمالات است.

دوم آن که اگر به درستی تتبع و جستجو کنیم در همه یا بیشتر حقایق تاریخی و اعتقادی روایات صحیحی خواهیم یافت.

(در آنچه گذشت شیوه بحث به اختصار بیان شد و از بیان نکات و جزئیات فنی مرتبط با مورد نخست صرف نظر کردیم).

خاستگاه بحث و شبهات مطرح شده

شبهه ای که این روزها بر سر زبان‌ها می‌باشد این است که این بحث‌ها چه ضرورتی دارد؟ شخصیت‌های تاریخی همگی به رحمت خدا رفته‌اند و امروزه در میان ما نیستند. چرا باید نبش قبر کنیم و درباره ویژگی‌ها و شخصیت آنان جستجو کنیم؛ به عبارت دیگر عده ای بر این خواسته پافشاری دارند که تاریخ را کنار بگذاریم و به مسائل امروز بپردازیم.

پاسخ این شبهه را به کتاب شریف نهج البلاغه موکول می‌کنیم. در این کتاب سخن شگرفی وجود دارد که به خوبی پاسخ این پرسش را می‌دهد. البته به این شبهه پاسخ‌های متعددی می‌توان داد ولی در این جا به این فقره از نهج البلاغه می‌پردازیم که بخشی از پاسخ را در بر دارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیعلیه السلام می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرَّشِدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ، وَلَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ. فَالْتَمِسُوا ذِكْرَكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَمَوْتُ الْجَهْلِ؛ وَبَدَانِدْ كَمَا تَأْخُذُونَ بِمِثَاقِ الْكِتَابِ، وَتَأْخُذُونَ بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ، وَلَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ.»

رستگاری را نخواهید شناخت و تا شکننده پیمان قرآن را ندانید با قرآن پیمان استوار نخواهید ساخت، و تا واگذارنده قرآن را به جا نیارید در قرآن چنگک نتوانید انداخت. پس رستگاری را نزد کسانی جوید که اهل آنند [و آنان از خاندان پیامبرانند] که دانش به آنان زنده است و نادانی به دانش آنان مرده.

بر این اساس کسی نمی‌تواند بگوید من مسیر حق و راه راست را طی می‌کنم و کاری به اهل باطل ندارم چون امام به این افراد می‌فرماید: «تا واگذارنده رستگاری را نشناسید رستگاری را نخواهید شناخت». به عبارت دیگر باید بدانیم که فلان شخص بر حق است یا باطل، تا حق را بشناسیم و در غیر این صورت حق را نخواهیم شناخت. لذا اگر کسی بگوید من مسیر حق را می‌پویم و نمی‌دانم فلانی اهل حق است یا باطل، چنین کسی حق را شناخته است.

اما بینیم بین شناخت حق و شناخت کسانی که پرچم باطل در دست دارند چه رابطه ای وجود دارد؟

در پاسخ به این پرسش شارحان نهج البلاغه نکاتی را یادآور شده‌اند ولی چیزی که از همان ابتدا به نظر می‌رسد این است که اگر آدمی ائمه ضلالت را نشناسد و نداند که فلان شخص جزء آنان است حق را نخواهد شناخت؛ چرا که پیشوایان گمراهی برای چنین کسی الگو و الهام بخش خواهند بود.

فلان اسم پرطمطراق یا فلان صحابی بزرگ که با پیامبر صلی الله علیه و اله زیسته است، به هر حال خط سیری به امت می‌دهد. کسی که من باب مثال نداند معاویه از همان ائمه ضلالت و پیشوایان گمراهی است که مردم را به سوی دوزخ دعوت می‌کنند، طبیعتاً دین خود را از او فرا می‌گیرد و چنین کسی الگوی او قرار خواهد گرفت. ولی اگر دانستیم که از پیشوایان تباهی است از او دوری می‌گزینیم، راهمان را از او جدا می‌کنیم و نه تنها الگوی ما نخواهد بود بلکه برای هیچ یک از سخنان و موضع‌گیری‌هایش ارزشی قائل نخواهیم شد.

به این مثال که بی اندازه حائز اهمیت است توجه کنید: مقاله ای از یکی از نویسندگان معاصر می‌خواندم که نتیجه آن ویرانی اساس دین بود. این نویسنده می‌گفت: چرا باید نسبت به متون دینی حالت جمود داشته باشیم؟ باید در برخورد با متون دینی باز باشیم و انعطاف بیشتری به خرج دهیم. بلکه لازم است مانند گذشتگان و پیشاهنگان صدر نخست جسارت داشته باشیم. بیایید ما هم مثل آنان شجاع باشیم.

در حقیقت این نویسنده از ما می‌خواهد که در برابر خدای متعال، قرآن کریم، و پیامبر صلی الله علیه و اله شجاعت داشته باشیم. زیرا الگوهای مورد نظر او چنین بوده‌اند. لذا می‌بینیم که می‌گوید: پیشگامان و گذشتگان یاد شده نه فقط احادیث پیامبر صلی الله علیه و اله، بلکه عمل به برخی از آیات قرآنی را هم کنار نهادند. برای نمونه، به گفته او ابوبکر آیه «وَالْمَوْلَىٰ قُلُوبُهُمْ» را ملغی نمود.

خدای متعال فرموده است: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَفَهُ قُلُوبُهُمْ؛ صدقات برای فقیران است و مسکینان و کارگزاران جمع آوری آن و نیز برای به دست آوردن دل مخالفان». پیامبر به این آیه عمل نمود، ولی وقتی نوبت به ابوبکر رسید با نهایت شجاعت (!) دور این آیه را خط کشید و پرداخت بخشی از صدقات را برای به دست آوردن دل مخالفان لغو کرد. چرا که از دید او شرایط عوض شده بود. یعنی در ابتدا دین اسلام ضعیف بود و برای به دست آوردن دل مخالفان و جذب آنان مثلاً لازم بود یکصد شتر به آنان بپردازیم، اما اکنون که دین نیرو گرفته است به اجرای مضمون این آیه نیازی نداریم.

عمر نیز به همین سان شجاع (!) بود و آیاتی از قرآن را کنار نهاد. خدای متعال می‌فرماید: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ طلاق که رجوع و بازگشت دارد دو مرتبه است و در هر مرتبه باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند و آشتی نماید، یا به نیکی او را رها سازد و از او جدا شود. و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده اید پس بگیرید، مگر این که زن و شوهر بترسند که حدود الهی را برپا ندارند. اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی نیست که زن فدیة و عوضی بپردازد و طلاق بگیرد. اینها حدود و مرزهای الهی است. از آن تجاوز نکنید و هر کس از آن تجاوز کند ستمگر است. اگر بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر او را طلاق داد، از آن به بعد زن بر او حلال نخواهد بود، مگر این که به نکاح مرد دیگری در آید و هرگاه آن مرد زن را طلاق دهد اشکالی ندارد که بازگشت کنند و با همسر اول دوباره ازدواج کنند، در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمارند. اینها حدود الهی است که خدا آن را برای گروهی که آگاهند بیان می‌نماید.»

مفهوم آیه روشن است و خود او نیز آن را به وضوح می‌دانست. سه طلاق در این جا به معنای سه طلاق حقیقی است ولی نویسنده مقاله می‌گوید: وقتی عمر مشاهده کرد آمار طلاق در میان مردم افزایش یافته است گفت: باید جلوی آنان را بگیریم. از این به بعد هر کس به همسرش بگوید: تو سه طلاقه هستی زنش بر او حرام می‌شود، و او این کار را برای مقابله با پدیده طلاق انجام داد. قرآن نیز سه بار طلاق را از اسباب حرمت زن و شوهر می‌داند ولی عمر گفت: همین که یک بار شوهر به همسرش بگوید: تو سه طلاقه هستی کافی است و زن بر او حرام شود؛ چرا که این کار هم همان معنی را می‌دهد و در حکم سه بار طلاق دادن است. نویسنده یاد شده ما را به پیروی از این پیشگامان صدر نخست که نسبت به خدا و رسول بی‌باک و گستاخ بودند فرا می‌خواند و می‌گوید ما نیز باید چنین باشیم. خوشا و خرّما طاغوتان عالم!

اگر بنا باشد این گونه عمل کنیم باید بگویم آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید همانند گذشتگان روزه بر شما نیز واجب شد، باشد که تقوا پیشه کنید.» مربوط به شرایط گذشته است. چه اشکالی دارد یک حاکم مسلمان جسارت و شجاعت پیشگامان صدر اول را پیشه کند و بگوید روزه گرفتن در این زمان بر بازده کار و تولید اثر منفی بر جا می‌نهد و باید این حکم را کنار بگذاریم. از قضا چنین اتفاقی واقعا افتاد و زمانی یکی از حکام با نهایت گستاخی اعلام کرد روزه گرفتن برای کارگران لازم نیست.

مسئله حج نیز به همین منوال می‌تواند دستخوش دگرگونی شود. چه اشکالی دارد زمامدار شجاع دیگری بیاید و حکم حج را بردارد؟! اگر ابوبکر با آن قدس و ورع و تقوایی که آن نویسنده ادعا می‌کند حکم «وَالْمَوْلَفَهُ قُلُوبُهُمْ» را ملغی نمود، چرا ما نتوانیم با مسئله حج چنین کاری کنیم؟ چرا باید شخص، مبالغی هزینه کند و به خانه خدا در مکه برود؟ به جای آن می‌تواند هم چنان که عبدالملک اموی گفت گرد قصر خلیفه طواف کند!

این بدان معنی است که هر طاغوتی که بر کرده مردم سوار شد، بخشی از دین را حذف کند تا این که پس از مدتی از دین خدا

هیچ چیزی بر جا نماند.

تروریست هایی که امروزه آبروی دین را در جهان ریخته اند و از دین تصویری زشت و دل آزار در اذهان جهانیان ایجاد کرده اند دنبال رو چه کسانی هستند؟ آیا از همان پیشگامان صدر نخست الهام نگرفته اند؟ فقط با این تفاوت که هر کس متناسب با زمانه خود عمل می کند. آن یکی بینی تمام کسانی که دیدگاهشان با او مخالف است درهم می کوبد و این یکی کمر بند انفجاری بر تن می کند و حتی کسانی را که دیدگاه مخالف ندارند به کشتن می دهد. شیوه و روش عینا همان شیوه گذشته است.

از این جاست که می گوئیم باید ائمه ظلال را بشناسیم تا از آنان تأثیر نپذیریم و دین خود را از آنان فرا نگیریم. و همین است معنای فرمایش امیرمؤمنان علیعلیه السلام که فرمود: «بدانید تا واگذارنده رستگاری را نشناسید رستگاری را نخواهید شناخت.»

اگر در محله ای که زندگی می کنید نوجوان فاسد و بزهکاری باشد، آیا درباره او به فرزند خودتان هشدار نمی دهید؟ ممکن است شخص کج فهمی شما را به پرده پوشی و سرپوش نهادن بر افتضاحات پسر همسایه فرا خواند و بگوید، حتی اگر چیز دیدی در خاک کن! اما اگر بخواهید این طور عمل کنید فرزند شما ایمن نخواهد بود و ممکن است با آن نوجوان فاسد دوست شود و به انحراف کشیده شود. لازم است که خطر چنین نوجوانی را به فرزندتان گوشزد کنید و بگویید که ارتباط با او دین و دنیایش را به تباهی می کشاند.

در این جا ممکن است شخص دیگری بگوید: باید برای حفظ وحدت و یکپارچگی محله سکوت اختیار کنی و در این باره به فرزندت چیزی نگویی. ولی شما می بینید که صلاح فرزندتان و حفظ او از انحراف و بلکه مصلحت عمومی اقتضا می کند که واقعیت را با او در میان بگذارید.

اکنون می پرسیم آیا در جهان چیزی مهم تر از چهره و آبروی دین داریم؟ یکی از مهم ترین سرچشمه های اعتقادی تروریسم همان ماجراهایی است که گفتیم. یعنی زیر مشتش و لگد گرفتن ها و جسارت به خانه پیامبر صلی الله علیه و اله. چنین ماجراهایی مهمترین آبخشور و الهام بخش تروریسم در گذر زمان بوده است.

کسی نگوید: اینها فقط مشتی بحث تاریخی است. برعکس همین ها مباحث و قضایای حال و آینده ماست. زیرا «تا واگذارندگان رستگاری را نشناسید رستگاری را نخواهید شناخت و تا شکننده پیمان قرآن را ندانید، با قرآن پیمان استوار نخواهید ساخت». چه کسی پیمان قرآن را شکست؟ چه کسی وضوی پیامبر صلی الله علیه و اله را که بارها در برابر چشم مردم انجام گرفته بود تغییر داد؟ چه کسی نماز آن حضرت را دستخوش دگرگونی ها کرد؟

آورده اند که روزی معاویه به مدینه آمد و به نماز ایستاد و گفت: «الله اکبر، الحمد لله رب العالمین». ... به عبارت دیگر «بسم الله الرحمن الرحیم» نگفت. پس از پایان نماز مسلمانان زبان به اعتراض گشودند که: ای معاویه، چرا چنین کردی؟ «بسم الله» را فراموش کردی یا آن را دزدیدی؟

ممکن است عده ای بگویند: نه! نه! مبادا علیه معاویه چیزی بگویید. در پاسخ این افراد می گوئیم: کسی که ماهیت واقعی معاویه را نشناسد، دین خود را از او فرا خواهد گرفت و او را کاتب وحی خواهد پنداشت و به پیروی از وی «بسم الله» را حذف خواهد کرد. وانگهی چنین اشکالی قبل از هر چیز، خرده گرفتن بر امیرمؤمنان علیعلیه السلام است. چرا که آن حضرت پیش از ما درباره معاویه و تباهی های او سخن گفته بود. طرفه آن که در خطبه بعدی مولای متقیان به صراحت تمام از طلحه و زبیر انتقاد می کند. اگر کسی بگوید: از طلحه و زبیر انتقاد نکنید خواهیم گفت: آیا پیش از ما خود امام علیعلیه السلام از آنان انتقاد نفرموده است؟

چندی پیش شخصی می گفت: زبیر صحابی برجسته ای است با بدگویی از او دل ما را نرنجانید. من به او می گویم: چاره چیست که خود امیرمؤمنان علیعلیه السلام زبان به بدگویی از او گشوده است. ببینید امام درباره طلحه و زبیر چه می گوید. حضرت می فرماید: «کل واحد منهما یرجوا الأمر له ویعطفه علیه دون صاحبه؛ هر یک از آنها حکومت را برای خود می خواهد، نه رفیقش». «لایمّان إلی

الله بحبل ولا یمدان إلیه بسبب؛ هیچ پیوندی و نسبتی با خدا ندارند». ابن ابی الحدید ذیل این خطبه می‌گوید: «این خطبه را حضرت درباره طلحه و زبیر رضی الله عنهما ایراد داشت». ولی به روشنی معلوم نیست «هیچ پیوند و نسبتی با خدا ندارند» چطور می‌تواند با «رضی الله عنهما» جمع شود!

امام در ادامه می‌افزاید: «کل منهما حامل ضب لصاحبه». ضب (به معنای سوسمار) در فرهنگ عربی نماد کینه است. یعنی هر یک از آن دو کینه دیگری را در دل دارد. این دو تن سرکردگان و فرماندهان یک سپاهند ولی کینه هم را در دل دارند. وقتی می‌خواستند نماز صبح را اقامه کنند، هر کدام دیگری را هل می‌داد و می‌خواست خود پیشماز باشد و این کار را آن قدر ادامه دادند که نزدیک بود آفتاب بزند. مردم به آنان گفتند: شما را به خدا ای صحابه پیامبر، آفتاب دارد طلوع می‌کند! لذا مجبور شدند شخص سومی را برای امامت جماعت انتخاب کنند.

حضرت هم چنین درباره آن دو می‌فرماید: «وَعَمَّا قَلِيلٍ يُكشَفُ قِنَاعُهُ بِهِ! وَاللَّهِ لَئِنْ أَصَابُوا الَّذِي يُرِيدُونَ لَيَتَرَعَنَّ هَذَا نَفْسَ هَذَا، وَ لَيَأْتِيَنَّ هَذَا عَلَى هَذَا؛ به زودی نقاب از چهره هایشان بر خواهند گرفت [وماهیتشان افشا خواهد شد]. به خدا سوگند، اگر به آنچه می‌خواهند دست یابند، هر کدام جان دیگری را می‌گیرد و او را نابود خواهد ساخت.»

خطبه شقشقیه امیرمؤمنان را بنگرید و اگر انتقادی هست آن را متوجه خود حضرت کنید. ایشان درباره ابوبکر می‌فرمایند: «إِنَّهُ لَيُعَلِّمُ أَنْ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى. يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ؛ نیک می‌دانست که پایگاه من نسبت به خلافت چونان محور است به آسیاب. کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان است و پرند از پریدن به قله ام گریزان». تا آن جا که درباره ابوبکر و عمر می‌فرمایند: «لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا! [خلافت را چون ماده شتری دیدند] و هر یک به پستانی از او چسبیدند و سخت دوشیدند.» و نیز درباره عمر می‌فرمایند: «فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ حَسَنَاءَ؛ خلافت را به راهی درآورد سخت ناهموار و دل آزار». تا این که می‌فرمایند: «إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حَضْبِيَّهٖ بَيْنَ ثَيْلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ؛ تا این که نفر سوم [عثمان] برخاست در حالی که پهلوهایش [از شدت خوردن یا غرور] باد کرده بود و بین آخور و دستشویی سرگردان بود.» آیا تعبیری از این آزار دهنده تر هست؟!

این ماجرا را بگویم و سخن را تمام کنم. ابن ابی الحدید معتزلی سنی در شرح نهج البلاغه می‌گوید:

یحیی بن سعید بن علی حنبلی که معروف به ابن عالیه و از ساکنان ناحیه «قطفتا» در بخش غربی بغداد بود و یکی از شاهدان عادل آن منطقه به شمار می‌رفت برای من نقل کرد و گفت: حضور فخر اسماعیل بن علی حنبلی فقیه، معروف به غلام بن ابن المنی، بودم. (این فخر اسماعیل بن علی داناترین حنبلیان بغداد در فقه و مسائل خلاف بود و تدریس مختصری هم در منطق داشت و دارای بیانی شیرین بود. من او را دیده بودم و حضورش رفته و سخنش را هم شنیده بودم. او به سال ششصد و ده درگذشت). ابن عالیه می‌گفت: در همان حالی که ما پیش او بودیم و سخن می‌گفتم مردی از حنبلیان وارد شد. او طلبی از یکی از مردم کوفه داشت و برای وصول طلب خود به کوفه رفته بود و از قضا رفتن او به کوفه مقارن با زیارت روز غدیر بود و در آن حال او در کوفه بوده است. زیارت غدیر مربوط به روز هجدهم ذی حجه است که در آن روز در مزار امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن چنان جمعیتی جمع می‌شوند که بیرون از حد شمار است.

ابن عالیه می‌گفت: شیخ فخر اسماعیل شروع به پرسیدن از آن مرد کرد که چه کردی و چه دیدی؟ آیا تمام طلب خود را گرفتی یا چیزی از آن بر عهده بدهکار باقی ماند؟ و آن مرد پاسخ می‌داد. تا آن که به فخر اسماعیل گفت: ای سرور من، اگر روز زیارتی غدیر حضور می‌داشتی می‌دید کنار آرامگاه علی بن ابی طالب؟ چه رسوایی به بار آوردند و چه سخنان زشت و دشنام‌ها که به صحابه دادند، آن هم آشکارا و با بانگ بلند و بدون هیچ گونه مراقبت و بیم و هراس. فخر اسماعیل گفت: آنان چه گناهی دارند. به خدا سوگند، کسی آنان را به چنین کاری گستاخ نکرد و برایشان این در را ننگشود مگر صاحب همان قبر. آن مرد پرسید: صاحب آن قبر کیست؟ فخر اسماعیل گفت: علی بن ابی طالب است. آن مرد گفت: سرورم، یعنی علی این سنت را برای آنان

معمول داشت و ایشان را به آن راه برده و به آنان تعلیم داده است؟ فخر گفت: آری به خدا سوگند. آن مرد گفت: ای سرور من، اگر علی در این کار محق بوده است چه لزومی دارد که فلان و فلان [ابوبکر و عمر] را دوست بداریم و اگر علی بر باطل بوده است چه لزومی دارد دوستدار او باشیم. به هر حال سزاوار است که یا از او یا از آنها تبری بجوییم. ابن عباس گفت: در این هنگام اسماعیل شتابان برخاست و کفش هایش را پوشید و گفت: خداوند اسماعیل را لعنت کند اگر پاسخ این مسئله را بداند و به اندرونی خود رفت. ما هم برخاستیم و رفتیم.

نکته ای که بنده در حاشیه این ماجرا می‌افزایم این است که علی بن ابی طالب؟ نبود که این در را برای آنان گشود، بلکه خدا گشاینده این در بود و اگر خرده و اعتراضی هست باید آن را متوجه قرآن کریم کنید. در جاهای مختلفی از قرآن شاهد جملات تند و گزنده ای نسبت به برخی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله هستیم. برای نمونه خدای متعال در سوره احزاب می‌فرماید: «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ هُنَّ كَمَا كُنَّا نَقُولُ» این منافقان چه کسانی هستند؟ آیا از صحابه رسول خدا نبوده اند؟

نیز: «وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» بیمار دلان گفتند: خدا و پیامبرش جز فریب وعده ای به ما ندادند. گوینده این سخن چه کسی بوده است؟ بی تردید او از اصحاب پیامبر بوده است و خدای متعال در این جا به ما خبر می‌دهد که برخی از صحابه می‌گفتند: خدا و رسول ما را فریب داده اند. (طبعاً همه صحابه چنین نبوده اند و فقط عده ای از آنان مورد نکوهش واقع شده اند. روشن است که صحابه بزرگوار چون ابوذر، سلمان، مقداد، عثمان بن مظعون و مانند آنان جایگاهی بس ارجمند دارند.)

اصلاً در قرآن سوره مستقلی به نام «منافقون» وجود دارد. همین طور در سوره توبه از بسیاری از آنان یاد شده است و حتی گفته اند برخی از صحابه از سوره توبه می‌ترسیدند و می‌گفتند: هیچ یک از منافقان نیست که خدا در این سوره رسوایش نکرده است. خدای متعال در سوره توبه می‌فرماید: «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» و از آن پس تا روزی که با خدا ملاقات کنند، به کیفر پیمان شکنی و دروغ گویی، نفاق در دلشان برقرار است. یعنی در میان صحابه منافقانی بودند که با خدای متعال پیمان شکنی کردند و حتی در میان آنان افراد فاسق نیز دیده می‌شدند.

این آیه از سوره حجرات را ملاحظه کنید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُكُمْ عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» ای مؤمنان، اگر فاسقی برای شما خبری آورد درباره آن تحقیق کنید. مبدا نادانسته به مردم آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید. شخص بزهکاری که در این آیه از او سخن رفته چه کسی است؟ او یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله می‌باشد و کسی جز ولید بن عقبه نیست.

بر این اساس کسی که باب این سخنان را گشود، علی بن ابی طالب؟ و خطبه ششگانه ایشان نبود، بلکه خدا در قرآن کریم آغازگر این راه بود.

امام می‌فرماید: «بدانید که تا واگذارنده رستگاری را نشناسید رستگاری را نخواهید شناخت و تا شکننده پیمان قرآن را ندانید با قرآن پیمان استوار نخواهید ساخت و تا واگذارنده قرآن را به جا نیاورید در قرآن چنگ نتوانید انداخت». اما پرسش این جاست که از کجا این شناخت‌ها را به دست آوریم؟ خود حضرت فرموده اند: «فَالْتَمِسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ» آن را در نزد کسانی جوید که اهل آنند. ابن ابی الحدید در شرح این فقره می‌گوید: منظور حضرت خود اوست. یعنی این دریافت را از علی بن ابی طالب؟ بخواهید.

«فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَمَوْتُ الْجَهْلِ. هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَصِيحَتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ، وَظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ؛ لَا يَخَالِفُونَ الدِّينَ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ» آنان زنده کننده دانش اند و نابود کننده نادانی. همان کسانی که حکم کردند شما را از علمشان خبر می‌دهد، و خاموشی شان از سخن گفتن شان، و ظاهرشان از باطنشان. نه با دین مخالفت و نه در آن اختلاف می‌کنند.

آری آنان مانند کسانی نیستند که با جسارت و شجاعت تمام (!) بر آیات قرآن خط بطلان می‌کشند. بلکه سخن آنان یک سخن و از سرچشمه وحی الهی سرچشمه گرفته است. «فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ، وَ صِيَامُ نَاطِقٌ؛ دین در میان ایشان شاهدهی راست و خاموشی گویاست.»

وصلی الله علی محمد و آله الطاهری

پی نوشتها

. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۵۹ (الحکم المنسوبه إلى امیر المؤمنین، حکمت ۲۴).

. شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۷۷.

. همان، ص ۱۷۸.

. آل عمران (۳)، آیه ۱۴۴.

. شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۷۴.

. همان، ص ۱۱۱.

. دراسة و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام، نوشته عبدالزهره مهدی.

. منهاج السنه النبویه، ج ۸، ص ۲۹۱.

. احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

. توبه (۹)، آیه ۶۰.

. بقره (۲)، آیات ۲۲۹ و ۲۳۰.

. بقره (۲)، آیه ۱۸۳.

. منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۴۰.

. نهج البلاغه، خ ۱۴۸.

. یعنی جمع میان «الله» و «لات و عزی» ممکن نیست. همان طور که جمع میان محمد صلی الله علیه و آله و ابوجهل یا موسی و فرعون

و یا هابیل و قایل از باب صلح کل ناممکن است بلکه باید قدر مسلم از یکی از دو طرف بیزاری بجویم.

. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

. احزاب (۳۳)، آیه ۱۲.

. توبه (۹) آیه ۷۷.

. حجرات (۴۹)، آیه ۶.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی
جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبها: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۰۰۰
۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال،
خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

